

مشت های نحیف بورژوازی از آستین وزارت کار؛ نبرد بر سر بیمه بیکاری؛ توپها بر علیه چه کسی به غرش در می آید؟

مصطفی اسدیپور

نه، بورژوازی حاکم بر ایران ول کن نیست، زمانی که جنگ با امریکا با نرمش و سازش و تعامل را پیشه کرده است، اینبار جمهوری اسلامی توپها را به سمت طبقه کارگر روغن کاری می کند، بیمه بیکاری آن برگ برنده ای است که حکومت بر علیه کارگران سر سازش نشان میدهد و چه بسا ژنرالهای ناقتا عملیات ایدایی را مشق هم کرده اند. گزارش منتشر شده در سایت «اقتصاد آزاد» شرحی بر تعرض سازمان یافته بورژوازی در زمینه بیمه بیکاری وسیعا در سایتهای مختلف اینترنتی مورد توجه قرار گرفته است.

این نوشته از بررسی تحلیلی یک گزارش در چگونگی برخورداری کارگران در ایران از بیمه بیکاری در دوره پس از جنگ چهل روزه به موقعیت کنونی کشمکش های طبقاتی در ایران می پردازد. نتیجه گیری آن سر راست است، طناب را خود بورژوازی دور گردن خود گره زده است، بیمه بیکاری تعریف و نیروی تازه ای را میطلبد.

«دولت فقط از کارگرانی حمایت می کند که حق بیمه برایشان پرداخت شده باشد»

همین یک جمله در فوران دروغ و ریاکاری برای به آتش کشیدن هفتاد قیصریه در منازعات سیاسی معاصر در ایران کفایت خواهد کرد. واقعیت آن است که دولت از حق هیچ بخش از کارگران حمایت نمی کند جز آنکه در حمایت محدود و مشروط بخش های مختلف کارگری را در مقابل یکدیگر قرار دهد و قادر شود همه را مورد تعرض قرار دهد. ایشان یکی از مسئولین ادارات کار کشور است که بدون ذکر نام خود در گفتگو با خبرنگار روزنامه اعتماد درباره ... صفحه ۳

وقتی زندگی علیه سرمایه می شود

فواد عبداللہی

از بروکسل تا پاریس، از مادرید تا لندن، ویتترین دموکراسی بورژوازی بیش از پیش ترک برمی دارد. سیاستمداران همچنان از «ارزش های اروپایی» سخن می گویند، اما مردم برای مسکن، دستمزد، شغل و ابتدایی ترین نیازهای زندگی دوباره به میدان آمده اند. برای تسلیحات و نجات بانکها بودجه هست، اما برای سرپناه، مدرسه، بیمارستان و رفاه عمومی ناگهان خزانه خالی می شود! معنای «مسئولیت پذیری مالی» هم روشن است: کارگران هزینه بحران اقتصادی را بپردازند و سرمایه داران سودهایشان را پارو کنند. ریشه این بحرانها مشترک است: جامعه ثروت تولید می کند، اما منطق بازار و سود تعیین می کنند که این ثروت چگونه مصرف شود. در اسپانیا، بحران مسکن به جدالی بر سر حق زندگی تبدیل شده است. اجاره های سرسام آور و تهدید اخراج، خانه را از سرپناه به ابزار سودآوری سرمایه تبدیل کرده اند. ماجرای مرگ ماری کارمن، زن بازنشسته ۷۸ ساله که با تخلیه اجباری خانه اش روبه رو شد، چهره انسانی این بی عدالتی است. ... صفحه ۲

امروز و آینده ما باید تامین شود!

امان کفا - صفحه ۶

مردم فلسطین و سه سال جنایت اسرائیل

خالد حاج محمدی

سه سال از ۷ اکتبر و شروع یکی از خونین ترین کشتارهای تاریخ علیه مردم فلسطین توسط اسرائیل و به بهانه حمله حماس، میگذرد. سه سالی که جهانیان شاهد نسل کشی همه جانبه اسرائیل در غزه فلسطین و با حمایت و همکاری بسیاری از دولتهای غربی بودند. البته اشکار است که اسرائیل از روز تشکیل آن تا امروز علیه مردم فلسطین از هیچ جنایتی دریغ نکرده است و در تمام این تاریخ بخش بزرگی از دولتهای غربی و در راس آنان دولت آمریکا، حامی و شریک جرم او بوده است. اما سه سال گذشته از هر لحاظ، متفاوت بود. این دوره و این جنایت در دل تحولات بزرگی در جهان انجام میگرفت و موقعیت امریکا و اسرائیل در آن با دوره های قبلی مطلقاً به هم شباهت نداشت. ... صفحه ۵

جمهوری اسلامی مسئول جان ناهیید خداجو است

اطلاعیه دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

آزادی
برابری
حکومت کارگری

این فریاد که «این مرگ طبیعی نبود، بلکه یک قتل بود»، بیان خشم مردمی است که دیگر نمی‌خواهند بی‌خانمانی را سرنوشت طبیعی خود بدانند. ماری کارمن دیگر نمی‌تواند به خانه‌اش بازگردد؛ اما پرسشی که مرگ او پیش روی جامعه قرار داده، همچنان زنده است: چرا در جامعه‌ای که توان ساخت خانه، تأمین مصالح و سازمان‌دهی تولید را برای چند قرن آتی هم دارد، باید انسان‌ها برای حفظ سقفی بر سر خود بجنگند؟ چرا حق زندگی باید در برابر نظام بازار و حق مالکیت سرمایه‌دارانه عقب بنشیند؟

این بحران البته به مرزهای اسپانیا محدود نمی‌ماند. در آن سوی مرز، در پرتغال نیز همان تناقض بنیادی خود را نشان می‌دهد: درحالی‌که ثروت اجتماعی تولید می‌شود، بخش بزرگی از جامعه برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی، از مسکن گرفته تا دستمزد و امنیت شغلی، زیر فشار قرار دارد. هزاران نفر در شهرهایی مانند لیسبون و پورتو با شعار «دیگر نمی‌توان این‌گونه زندگی کرد» به خیابان آمدند. افزایش هزینه مسکن، گرانی نیازهای اولیه و پایین‌بودن دستمزدها، شکاف میان کارکردن و برخورداری از یک زندگی قابل‌قبول را عمیق‌تر کرده است. اعتراض یکی از فراخوان‌ها را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: «تمام عمر کار می‌کنیم و فرسوده می‌شویم، فقط برای آنکه دستمزد تا پایان ماه دوام بیاورد و بتوانیم هزینه سوخت، نیازهای اولیه و اجاره خانه را پرداخت کنیم؛ ما برای فرسوده‌شدن کار نمی‌کنیم؛ کار می‌کنیم تا زندگی کنیم، نه اینکه سود دیگران را تأمین کنیم». این جمله، فشرده‌ترین نقد به مناسباتی است که کار را بر شرط بقا قرار داده، اما حتی بقای انسان را تضمین نمی‌کند. اگر تولید بدون طبقه کارگر ممکن نیست، چرا کارگر باید برای تأمین نیازهای اولیه خود درمانده باشد، درحالی‌که دولت‌ها و صاحبان سرمایه درباره سرنوشت او تصمیم می‌گیرند؟

اما آنچه در اسپانیا و پرتغال در قالب بحران مسکن، گرانی و اعتراض به سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها بروز می‌کند، در بلژیک با شکل دیگری از تقابل طبقاتی ادامه می‌یابد؛ جایی که سیاست‌های ریاضتی و حمله به حقوق اجتماعی، کارگران را مستقیماً در برابر دولت و منافع سرمایه قرار می‌دهد. در بلژیک، مبارزه علیه ریاضت اقتصادی با پرسشی اساسی گره خورده است: چرا برای خدمات عمومی باید صرفه‌جویی کرد، اما برای تسلیحات و هزینه‌های نظامی منابع تازه پیدا می‌شود؟ «ریاضت برای سفره مردم، سخاوت برای ماشین جنگی» خلاصه سیاستی است که صورت‌حسابش را زحمتکشانش می‌پردازند. مبارزه کارگران فقط بر سر دستمزد و مزایا نیست؛ بر سر این است که چه کسی درباره منابع و اولویت‌های جامعه تصمیم می‌گیرد.

این تقابل در فرانسه نیز با سابقه طولانی مبارزات کارگری و انقلابات اجتماعی، ابعاد آشکارتری پیدا می‌کند. در اینجا هم مسئله صرفاً مخالفت با یک تصمیم دولتی نیست، بلکه اعتراض به نظامی است که هزینه بحران‌های اقتصادی را بر دوش جامعه می‌اندازد، درحالی‌که امتیازات و منافع صاحبان سرمایه محفوظ می‌ماند. در فرانسه، اعتراضات اجتماعی و ناراضیتی نسل جوان، آینده‌ای را به چالش می‌کشد که با ناامنی اقتصادی و فرسایش خدمات عمومی تعریف شده است. این مبارزات پرسشی مشترک را مطرح می‌کنند: چرا سود سرمایه باید بر نیازهای جامعه مقدم باشد؟

با این همه، این تصویر بدون پیوند دادن مبارزه علیه ریاضت اقتصادی و فقر با اعتراض به جنگ و کشتار مردم فلسطین کامل نمی‌شود. همان نظامی که در غرب هزینه بحران را از جیب کارگران و فرودستان تأمین می‌کند، در عرصه بین‌المللی نیز با نظامی‌گری، مسابقه تسلیحاتی و حمایت از جنگ‌ها عمل می‌کند. از همین‌رو، همبستگی با مردم فلسطین موضوعی جدا از مبارزه اجتماعی در اروپا نیست؛ بلکه بخشی از رویارویی گسترده‌تر با نظام حاکم بر جهان امروز است. از لندن و برلین تا شهرهای دیگر جهان، اتحادیه‌های کارگری، نهادهای مردمی و فعالان

حامی فلسطین علیه کشتار غیرنظامیان، اشغال، آوارگی و نسل‌کشی دوباره به میدان آمدند و معیارهای دوگانه دولت‌های غربی را به چالش کشیدند. چگونه می‌توان از آزادی و کرامت انسانی سخن گفت، اما در برابر کشتار غیرنظامیان، آوارگی و ویرانی زندگی مردم فلسطین سکوت کرد یا به توجیه سیاسی آن پرداخت؟ دفاع از مردم فلسطین مستلزم پاسخ‌گو کردن دولت‌های دخیل در تأمین تسلیحات و پشتیبانی نظامی از دولت فاشیست اسرائیل و ایستادن در برابر سیاست‌هایی است که جنگ و نسل‌کشی را ممکن می‌کنند.

همبستگی با مردم فلسطین با مبارزه برای دستمزد، مسکن و خدمات عمومی پیوند می‌خورد؛ با مبارزه علیه نظامی که سود و جنگ را بر زندگی انسان مقدم می‌داند. وقتی برای جنگ، بورژوازی و دولت‌های آن بسیج می‌شوند، اما برای نیازهای اجتماعی از کمبود بودجه سخن می‌گویند، مسئله فقط اقتصاد نیست؛ مسئله مناسباتی است که جوامع بشری در قرن بیست و یکم را به منجلا ب تبدیل کرده است.

از بروکسل تا پاریس، از مادرید تا لندن، مسئله فقط نارضایتی از این یا آن دولت نیست. این مبارزات، پرسش‌هایی را به مرکز جامعه بازگردانده‌اند که بورژوازی تصور می‌کرد برای همیشه دفن شده‌اند: چه کسی صاحب جامعه است؟ چه کسی بر تولید و زندگی جامعه فرمان می‌راند؟ چرا اکثریتی که ثروت را تولید می‌کند، باید زیر سلطه یک اقلیت شارلاتان زندگی کند؟

از همین‌رو، کمونیسم مارکس نه خاطره‌ای از گذشته، بلکه نقد جهانی است که در آن سود بر انسان، مالکیت بر نیاز و رقابت بر همبستگی تقدم دارد؛ جهانی که در آن مسکن به ابزار سودآوری، کار به کالا و جنگ به ادامه رقابت قدرت‌ها با ابزارهای مرگبار تبدیل شده است. بورژوازی می‌تواند همچنان درباره مسئولیت‌پذیری مالی، ریاضت، امنیت ملی و ضرورت‌های اقتصادی سخنرانی کند؛ اما هیچ سخنرانی نمی‌تواند تضاد میان ثروت عظیم جامعه و فقر و ویرانی تحمیل‌شده بر اکثریت مردم کره خاکی را ناپدید کند. طبقه کارگر از صحنه تاریخ حذف نشده و آرمان سوسیالیسم نیز، برخلاف آگهی‌های تحريم مکرر بورژوازی، همچنان به مسئله‌ای واقعی پاسخ می‌دهد: چگونه می‌توان انسان را از سلطه مناسباتی رها کرد که خودش ساخته، اما بر زندگی‌اش فرمان می‌راند؟

این کابوس واقعی بورژوازی است: نه صرفاً خیابان‌های پر از معترض، بلکه بازگشت پرسشی که می‌خواست برای همیشه خاموش کند؛ چرا جامعه‌ای که توان تولید این همه ثروت و امکانات را دارد، باید زیر سلطه سود و بازار زندگی کند؟

پاسخ در مبارزه برای جهانی نهفته است که در آن ثروت اجتماعی به جای سود اقلیتی صاحب سرمایه، در خدمت رهایی و رفاه همگانی قرار گیرد؛ جهانی عاری از استثمار، فقر و جنگ.

کارگران کمونیست!

حزب ما، سنگر اتحاد و تشکل

حزب شما است. حزب را از آن

خود کنید!

کم و کیف برخورداری کارگران از بیمه بیکاری بر اثر پیامدهای جنگ چهل روزه اظهار نظر میکند. گزارش مفصل تر در همین مورد از جمله همراه اظهار نظر فعالین کارگری سرشناس از شورای عالی کار در سایت «اقتصاد آزاد» با تیتیر «معضل بیکاری کارگران بعد از جنگ» با تاریخ ۱۳ مهر ماه ۱۴۰۵ در دسترس است.

پیش از این از کاهش مداوم تعداد کارگران زیر چتر بیمه بیکاری کم و بیش خبر داشتیم. اما خبر وزیر کار دایر بر ثبت نام ۲۹۰ هزار کارگر برای دریافت بیمه بیکاری آنهم در فردای آتش بس جنگ ۴۰ روزه یک پمپ بود که بی رحمانه همه توهمات و دلخوشی بی پایه را در هم کوبید. این خبر با همان رقم ۲۹۰ هزار هنوز هم پشت سر هم در صفحات اینترنتی دهان به دهان نقل میشود. هر کس با سابقه یک هفته کار و سابقه یکبار مراجعه به اداره کار یاد میگیرد که ۲۹۰ هزار فقط تعداد درخواست ها است.

«هیچ مرجعی، آماری از کارگران شاغل در کارگاههای غیر رسمی به ما نداده. حدود دو ماه قبل، در دیوان عدالت اداری، جلسهای با نمایندگان وزارت کار و تامین اجتماعی و گروه کارفرمایی داشتیم و در همان جلسه اعلام شد که بعد از جنگ، حدود ۳۰۰ هزار نفر برای بیمه بیکاری ثبت نام کرده اند که حدود ۱۵۰ هزار نفرشان، یا به دلیل نقص مدارک، منتظر رفع مشکل هستند، یا با درخواست کارفرما به کار برگشته اند و ۱۴۶ هزار نفرشان به بیمه بیکاری ارجاع شده اند. این تنها عدد است و هیچ آماری از کارگاههای غیر رسمی آسیب دیده یا کارگران اخراجی این کارگاهها نداریم.» (به نقل از فرامرز توفیقی، فعال کارگری و از اعضای سابق شورای عالی کار مندرج در همان گزارش)

به این ترتیب در بهترین حالت تعداد حدود ۱۴۵ هزار نفر در دفاتر اداره کار به عنوان رقم طلایی نهایی کارگران ثبت خواهد شد که موفق به دریافت گواهی صلاحیت بیمه بیکاری خواهند شد. این رقم سحر آمیز ۱۵۰ هزار تا ۲۲۰ هزار از کدام آسمان و چرا نازل شد؟ این کدام نفرین است که هست و نیست میلیونها عضو طبقه کارگر در ایران را از این بحران تا بحران بعدی؛ از این جنگ تا جنگ بعدی و از این فاجعه تا فاجعه بعدی در چنگال خود گرفته است؟ این کدام منطقی است که دولت را در سهل انگاری کسب سهم بیمه کارفرما ندیده میگیرد اما با تکیه به سهل انگاری کارفرما در پرداخت سهم بیمه، دولت را در تنبیه کارگران حتی در مواردی که تقصیر با کارفرما است ستیزه جو و مسئول میشناساند.

با زبان اقتصادیات مربوط به بودجه این رقم حدود ۲۰۰ هزار نفر با تیتیر «سقف تعداد قابل قبول برای اختصاص به افراد متقاضی از میان کارگران» است که هر یک از کارگران متقاضی را مجبور می سازد از قبل و بدون قید و شرط تمام شرایط لازم را احراز کرده باشند. این رقم رسماً جانیتهارانه است. این رقم از قبل و با قطعیت و در کمال آگاهی میلیونها نفر را از دریافت یک رقم ناچیز، رقمی پایین تر از همان دستمزدهای زیر فقر رسمی محروم ساخته است. سیکل هر ساله از اجرای قانون بیمه بیکاری از توطئه باند مافیای مستقر در وزارت کار و پنهان رد صلاحیت متقاضیان تا کنترل روزانه مملو از دسیسه علیه تک تک متقاضیان را میتوان در شکوائیه و در انواع متون مکاتبات اداری و در گزارشات رسمی سیاه بر سفید در رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی مشاهده کرد. این گزارشات حاوی بیان رسمی و علنی و بی شرمانه در نفی و انکار حقوق و حمایت از همان چیزی است که مردم کارگر برای برخورداری از آن سالها کار بهره کشی و محرومیت را بر دوش کشیده اند.

هفت خوان دریافت بیمه بیکاری چیزی جز جمع جبری ترفندهایی نیست که در شابلون از پیش آماده و قابل پیش بینی پرونده هزاران متقاضی از گردونه به بیرون پرتاب میشوند و بعلاوه «سقف مقرر

تعداد مشمولین» باز هم این رقم را کاهش میدهد. این میخ آخر به تابوت پرونده بیمه بیکاری است که طبقه کارگر را علیه آن به همورد میطلبند. نارضایتی بسیار وسیع از از چگونگی اجرای بیمه بیکاری، و خطاب مستقیم به سوی بخش اصلی و پیشرو کارگران صنعتی در دل بحران وخیم اقتصادی و در شرایطی که کابوس گرسنگی بر سر طبقه کارگر ایران در ابعاد مخاطره فوری سنگینی میکند، طناب بر گردن بورژوازی است که خود در جواب بلاتکلیفی در مقابل فاجعه و در یک قدمی سقوط جامعه از تقبل هرگونه مسئولیت شانه خالی میکند. با فرض ۲۹۰ هزار پرونده، تنه بزرگ از کارگران صنایع بزرگ از نفت و فولاد و ماشین سازیها که بر اثر بمباران و جنگ آواره شدند از سد احراز صلاحیت و پیش شرط های دریافت بیمه محروم می مانند. باز هم از گزارش «اقتصاد آزاد»: ...بعد از حملات هوایی به پتروشیمی ها و بخش فولاد، بسیاری از کارگران این صنایع، شغلشان را از دست دادند و تعداد زیادی از این کارگران، تا مدت ها بیکار بودند. در جنگ ۴۰ روزه، بعضی سوله ها و کارگاه ها در شهرک های صنعتی در تهران و شمس آباد، در جوار اهداف نظامی بود و با هدف قرار گرفتن این اهداف نظامی، تعداد زیادی از کارگاه های صنعتی و خدماتی هم تخریب شد.

هیچ برآوردی از خسارات جنگ برای اشتغال کارگران وجود ندارد. در جنگ ۴۰ روزه ۳۳ مجتمع تولیدی بزرگ از بخش پتروشیمی، محصولات شیمیایی و فولاد به صورت مستقیم هدف قرار گرفت و تخریب شد یا آسیب دیدگی شدید داشت. مسئولان بعضی استان ها هم گزارش های جداگانه درباره خسارت جنگ داشتند و با این گزارش ها می توان متوجه شد که مثلاً بیش از ۷۳۰۰ واحد صنعتی، تجاری، تولیدی و صنفی در شهرهای اراک و زنجان و ورامین و استان های آذربایجان شرقی و لرستان و تهران و خوزستان، آسیب دیده و تخریب شده و ۴۰ هزار نفر در اثر آسیب و تخریب حدود ۴۰۰۰ واحد تولیدی و صنفی بیکار شده اند اما اینها، هیچ عدد دقیقی از آسیب به اشتغال بخش کارگری نیست.» تا اینجا طبقه کارگر ایران بازنده جنگ و با خسارات جدی بر درآمد، امنیت کار و لطمه جنگی مستقیم است. این اتفاقی نیست. در استقبال از همه مخاطراتی که می تواند کارگران را به صدمات جدی محکوم سازد، پیش بینی های لازم از پیش صورت گرفته است. پیش بینی و تدارک نه برای حفاظت جان کارگران بلکه فقط برای حفظ بودجه و پول صندوق بیمه بیکاری در مقابل هجوم کارگران آسیب دیده و مستحق حمایت و پوشش حداقل در ادامه عواقب کمرشکن برای خود او و برای خانواده کارگری.

خوشبختانه گزارش اقتصاد آزاد و اظهارات افشاگرانه، دست و دلبازی در ارائه آمار لازم و اشراف بر موضوع منازعه خواننده را به ابعاد جهنم دره حاکم بورژوازی ایران میبرد و هر گونه مجالی از خوش خیال و خوش باور به اهرم های دولتی را باطل می شمارد.

«هیچ کدام از انجمن ها و اتحادیه ها و فعالان کارگری و کارفرمایی نمی دانند عدد واقعی کارگران بیکار شده در جنگ ۴۰ روزه چقدر است آن هم به این دلیل که تعداد کل کارگران کشور نامعلوم است.

«بیشترین تعداد کارگران بدون بیمه، در کارگاه های غیر رسمی و زیرزمینی پیدا می شوند اما تعداد کارگاه های غیر رسمی و زیرزمینی هم معلوم نیست. عددها هر چه هست، تخمین و گمان است. خرداد ۱۳۹۴ وزارت کار، تعداد کارگران شاغل در شغل های غیر رسمی و بدون بیمه اجتماعی را حدود ۷ میلیون نفر اعلام کرد. آبان سال ۱۴۰۰ وزیر کار دولت سیزدهم در یک برنامه تلویزیونی از جمعیت ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار نفری کارگران شغل های غیر رسمی و بدون بیمه اجتماعی گفت و همان زمان، علی خدایی؛ نماینده کارگران در شورای عالی کار، تعداد کارگران شاغل در کارگاه های زیرزمینی را، حدود ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر اعلام کرد. شهریور ۱۴۰۱ مدیرکل بازرسی وزارت کار گفت که از مجموع ۲ میلیون کارگاه و واحد صنفی در کشور، حدود ۷۰۰ هزار واحد به صورت زیرزمینی و غیر رسمی هستند و کد بیمه ندارند ولی توضیح نداد که با توجه به فعالیت پنهان این کارگاه ها، این عدد چگونه استخراج شده است.» ... ادامه در صفحه بعد

در بازگشت به رمز و راز پنهان در احقاق بیمه بیکاری...

سوال: چرا و چگونه است که نه کارگران کارگاه های کوچک؛ بلکه صف قدرتمند بخش صنعتی و آگاه و قدرتمند در مقابل دسیسه های جمهوری اسلامی و اتحادیه های دو زاری خانه کارگری به زانو درآیند؟

جواب: اولاً هنوز اول کار است، برای نتیجه این کشمکش هنوز باید صبر کرد.

ثانیاً، تا همین جا در تجربه دیگری واقعیت مهم و اساسی را در مقابل خود داریم که ابدا سحر و رمز و رازی در کار نیست. چشم خود را باز کنیم و ببینیم که کارگر، قدرت و ابراز وجود او با فرد کارگر و با رای او و ایزوله از صف کارگری و هم سرنوشتی آنها برو ندارد. بیمه بیکاری و تقاضانامه فردی کارگر و صرفاً در انتظار رسیدگی و دریافت پاسخ تقاضانامه خود مردود و محکوم به شکست است. ما کارگران یا با هم به جایی میرسیم و یا با هم باخته ایم.

ثالثاً، بیمه بیکاری حق فوری و مسلم و اتوماتیک هر کارگری است که در محیط کار باید او را از هر گونه تعرض و در مقابل هر رویداد و حادثه مصون بدارد. جنگ چهل روزه اثبات میکند که هر کارگر بیمه بیکاری را مستقیماً برای محافظت جان و جسم و جان خویش در مقابل توطئه های کارفرما مسئول بداند. گزارشها و شواهد متعدد از انواع سموم و دسیسه های کارفرمایی تمام شبکه اینترنتی را اشغال کرده است که نه دولت و نه کارفرما هیچ کدام در تشخیص برخورداری از بیمه بیکاری از صلاحیت و از بی طرفی، از اشراف و از شرافت بدیهی و لازم برخوردار نیستند. وقت آنست که تا دیر نشده کارگران در وسیع ترین اتحاد و اعمال اراده بیمه بیکاری را در قالب و معنا و شرایط نوین این دور از هر گونه دخالت به دور از دولت و کارفرمایان رقم بزنند.

هر کس و با اولین روز کار خود حق برخورداری از بیمه بیکاری را کسب کرده است هر محرومیت از بیمه بیکاری باید جرم جنایی اداره کار تا هر سازمان کارگری در محل از هر نوع قلمداد شود.

تحقق چنین تحولی در دخالت نمایندگان تشکل های آزاد و قانونی و سراسری به سادگی قابل تحقق است. اکنون در فقدان چنین شبکه تشکل های سراسری کارگری، نمایندگان سراسری منتخب میتوانند چنین وظیفه ای را به انجام برسانند.

سرنوشت بیمه بیکاری آن شاخص قدیمی و آشنا در کشمکش طبقاتی را منعکس می سازد که «بورژوازی نه میخواهد و نه میتواند به روی پای خود بایستد»؛ سوال اینست که کارگران کجا ایستاده اند؟

برابری

برابری، یعنی نه فقط برابری حقوقی و قانونی، نه فقط برابری شهروندان جامعه از هر قوم و نژاد و جنسیت، بلکه برابری در امکانات مادی در دسترسی به ابزار های ارتقا و شکفتن استعداد های فردی و اجتماعی، برابری در تولید و در زیست، برابری در اعمال اراده در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اداری جامعه خود، برابری در بهره مندی از محصولات مادی و معنوی کار و تلاش اجتماعی و برابری در مبارزه برای فائق آمدن بر هر عقب ماندگی و کمبود، برابری که تنها با در هم کوبیدن مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید و مبادله، از میان بردن بردگی مزدی و قرار دادن وسایل تولید و ثروت جامعه در مالکیت جمعی و اشتراکی کلیه انسانهای سهیم در فعالیت اجتماعی حاصل میشود.

یکی از فعالان کارگری که حاضر به ذکر نام خود نیست، میگوید بیشترین تعداد کارگران بدون بیمه را میتوان در بخش اصناف و در کارگاه های با کمتر از ۱۰ کارگر پیدا کرد. تولیدی ها و واحدهای فروش لباس و کفش و مایحتاج خانوار، کارواش و تعمیرگاه های خودرو و موتورسیکلت و لوازم خانگی، جوشکاری ها، پرس کاری ها، تاسیسات، مشاغل ساختمانی، آرایشگاه های زنانه، خیاطی ها، کارگاه های آلومینیوم سازی و اتاق سازی ماشین، آهنگری و تراشکاری و ریخته گری و قالب سازی و قطعه سازی ها، کارگاه های بافندگی و دوزندگی و سراجی، چاپخانه ها، کاشی سازی و موزاییک سازی و سرامیک سازی ها، نجاری و کابینت سازی ها و عرضه کنندگان مواد غذایی، شاخص ترین واحدهای صنفی هستند که کارگر بدون بیمه دارند و تعدادی از این واحدهای صنفی هم، هیچ تابلویی ندارند و بدون کد بیمه و بی نام و نشان، فعال هستند. (گزارش سایت «اقتصاد آزاد»)

اما ایست!

جا دارد پرسید اینهمه تکرار کلمه و تعبیر ناشی از «بی خبری» و «نا آشنایی» از کجا میخورد؟ کیست که به ریاکاری و دروغ پردازی آشکار و علنی این اظهارات کمترین تردیدی بخود راه دهد؟ آیا سند معتبرتری از مستندات دیوان عالی اداری و جمع بندی مجلس و خود وزارت کار لازم است که حداقل ۹۶ درصد از نیروی کار در ایران در چارچوب کار قراردادی و غیر قانونی انجام می پذیرد؟ ماموران وزارت کار در اشاره به پنهان بودن کارگاه های زیر ده نفر در پشت دیوارهای مشکوک تنها خود را مسخره میکنند.

اما گزارش اقتصاد آزاد و همین نوشته اساساً به سرنوشت مراکز صنعتی بزرگ اختصاص دارد. دقیقاً در همین محدوده است که بیمه بیکاری نقش مهمی را در بهره کشی از کار کارگران صنعتی ایفا میکند. آنچه در گزارش «اقتصاد آزاد» مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد این است که چگونه کارگران صنایع بزرگ در ایران در گرماگرم خط مقدم جبهه های جنگی خاتمان برانداز بفسر میرند در حالی که همزمان هدف خنجر بورژوازی «خودی» به بازی حقیر و فرصت طلبانه گرفته میشوند.

هیچ کس، هیچ انسان شرافتمند، هیچ کارگر آگاه هیچگاه و هیچ وجه بدهی به بازی حذف صلاحیت در بازپهای حاشیه بیمه بیکاری نداشته و ندارد. قراردادهای استخدامی نیمه و ناقص یا تعاریف کثیف «موقت» و «پروژه ای»، «رسمی» و «غیر رسمی» و به منظور فرار کارفرما از به رسمیت شناختن حق کارگر ساخته و پرداخته کدام سیاستمداران و کدام مراجع حکومتی بود؟ آن زمان که کارگران نفت و پتروشیمی خاک پالایشگاه ها را به توبره کشیده و در حذف استخدام نیروهای پروژه ای و قراردادی و یا استخدام از کانالهای غیر استاندارد تاکید می گذاشتند مسئولین امر کجا و مشغول چه بودند؟ بر اساس گزارش سایت «اقتصاد آزاد» براحتی میتوان اطمینان حاصل کرد که از شورای عالی کار تا اتحادیه قراردادهای موقتی همگی دقیقاً برای گمراهی کارگران از معیارهای برخورداری از حقوق حقه خود و مشخصاً از پایه ای ترین مورد یعنی بیمه بیکاری عمل کرده اند.

جنگ پس از چهل روز

پس از خاموشی غرش اربابه های جنگی نوبت جنگ طبقاتی میرسد که بر خاکستر خرابی و ویرانی در ابعادی هراتب خونین و اینبار بر علیه طبقه کارگر جلوی صحنه به حرکت درمیآید. اشتباه بزرگی است که گزارش «اقتصاد آزاد» یک افشاگری علیه سهل انگاری و خطای دوایر دولتی برداشت شود. جمله پایانی گزارش و نقل یک جمله از ادعای مسئول بی نام و نشان مبنی بر «دولت فقط از کارگرانی حمایت میکند که حق بیمه برایشان پرداخت شده باشد»؛ هنوز پژواک وجود دولتی است که خود تا آستین دست در بازی کثیف طبقه حاکم دارد. این دولت دارد با پشتوانه تعرض گسترده بر سر بیمه بیکاری بخصوص در مقابل بخشهای صنعتی و قدرتمند و پیشرو؛ از جنگ چهل روزه به خط مقدم میدان نبردی بر سر بیمه بیکاری باز میگردد که نه فقط بیکاری او بلکه کار او؛ نه سابقه سوابق قبلی بیمه بیکاری او بلکه تمام حق و ادعای او برای آینده جلوی روی او به زور آزمایشی تازه گره زده میشود.

اتفاقات و جنایات اخیر در دوره ای پیش آمد که دوره نزول نظم جهانی به رهبری امریکا، دوره تضعیف موقعیت جهانی امریکا و دوره تشتت در قطب غرب به رهبری او و در ضمن دوره تضعیف موقعیت امریکا در خاورمیانه و به علاوه موقعیت بحرانی اسرائیل است.

در این سه سال اسرائیل همه جانبه برای نابودی و نسل کشی کامل مردم فلسطین ابتدا در غزه و در امتداد در بخش باختری و اشغال هر دو بخش و اتصال آنها به اسرائیل با حمایت کشورهای غربی کوشید. این پدیده و دامنه جنایت و توحش باورنکردنی دولت فاشیستی اسرائیل و حمایت علنی و بی دریغ کشورهای غربی، مردم آزادیخواه و انسان دوست را در سراسر جهان خصوصاً در کشورهای غربی علیه اسرائیل و در حمایت از مردم فلسطین شوراند. پدیده حمایت از مردم فلسطین در این دوره به محك دفاع از انسانیت در سراسر جهان تبدیل شد.

در این سه سال بر اساس گزارشهای رسمی از جمله گزارش های مورد تایید سازمان ملل فقط در غزه بیش از ۷۴ هزار نفر از مردم فلسطین توسط اسرائیل کشته شده اند، که طبق گزارش کمیسیون مستقل تحقیق سازمان ملل در ژوئن ۲۰۲۶ از این میزان ۲۰ هزار و ۱۷۹ نفر از آنان زیر سن قانونی بوده اند. طبق گزارشات نهادهای رسمی علاوه بر اینها حدود ۸ هزار فلسطینی کشته و زیر آوارها مانده اند که شامل کشته شدگان اعلام نشده اند. اسرائیل که در حال حاضر ۷۰ درصد از غزه را در اشغال دارد مانع اصلی در تحقیق و یافتن جنازه ها از زیر آوار است. در این مدت و بر اساس آمار سندیکای روزنامه نگاران فلسطین ۳۶۱ خبرنگار و کارکن رسانه ای توسط اسرائیل در غزه کشته شده اند. در این فاصله بر اساس آمار سازمان ملل فقط در غزه ۱۷۰۰ کادر پزشکی و ۵۸۸ امدادگر از جمله ۳۹۶ نفر از کارکنان سازمان ملل توسط اسرائیل کشته شده اند. اینها به علاوه ویرانی غزه، آوارگی، گرسنگی و انواع امراضی که شایع شده، به علاوه نابودی زیرساخت ها، پلها، نابودی صدها مدرسه و بیمارستان و کودکان، سوزاندن باغها و نابودی هر آنچه امکانی برای زندگی است، جنایات و اشغال شهرک نشینان و مصادره زمین و اموال و اماکن مردم فلسطین توسط آنان و به علاوه دستگیری و زندان و شکنجه زندانیان فلسطینی، تنها بخشی از جنایت این سه سال قصابان مردم فلسطین و حاکم بر اسرائیل است.

اکنون يك سال از صلح اعمال شده بر اساس طرح ترامپ گذشته است، يك سالی که يك ساعت هم جنایات و کشتار مردم فلسطین توسط اسرائیل متوقف نشد. طرح صلح ترامپ از دهم اکتبر ۲۰۲۵ با اعلام رسمی آتش بس شروع شد. مستقل از ماهیت طرح که عملاً راهی برای نجات اسرائیل از بن بست جنگ جنایتکارانه در غزه بود، اما این طرح نیز عملاً توسط اسرائیل به بن بست رسیده است. صلی در يك سال گذشته و یا آتش بسی توسط اسرائیل حتی برای يك روز هم در کار نبوده است. در همین فاصله یعنی از دهم اکتبر ۲۰۲۵ تا کنون بالغ بر ۱۵۰۰ نفر از مردم فلسطین کشته و ۵۵۰۰ نفر زخمی شده اند. در بخش باختر بر اساس گزارش های نهادهای معتبر ۹۵۰ مانع نظامی، خاکی و دروازه های آهنی گذاشته شده و روابط میان شهرها و روستاهای فلسطینی را از هم قطع کرده اند. همین مدت ما شاهد اخبار جنایات شهرک نشینان در بخش باختری و در فصل برداشت زیتون بوده ایم. آنها به کشاورزان فلسطینی حمله میکنند، محصولات آنها را به سرقت میبرند و به علاوه درختان زیتون را نیز قطع میکنند و از بین میبرند.

اکنون علیرغم يك سال به اصلاح آتش بس، علیرغم کاهش درگیری اما هیچ اقدام موثری برای بازگشت مردم غزه به زندگی عادی در کار نبوده است. حملات و بمباران ها توسط اسرائیل ادامه دارد و از مردم غزه قربانی میگیرد، دستگیری و حمله به مردم در بخش باختری نیز ادامه دارد. ۲ میلیون و يك صد هزار انسان در باریکه کوچکی به نام غزه زندگی میکنند که ویرانه است و ۶۵ درصد از آن در اشغال اسرائیل است. این مردم در محدوده ای بسیار کوچ با تراکم جمعیت بسیار بالا در مساحتی در حدود ۱۲۸ کیلومتر مربع در حقیقت در زنداند. طبق گزارش نهادهای مختلف ۹۴ درصد از ساکنان غزه سرپناه ندارند و حداقل ۹۰ درصد از مردم در این باریکه با کمبود شدید آب و مواد غذایی مواجه و کل سیستم بهداشتی هم توسط اسرائیل فروپاشیده است. اسرائیل مانع ارسال کمکهای محدود نهادهای بین المللی از جمله «آنرو» به این مردم است.

اما اسرائیل و توحش افسار گسیخته او، نه از سر قدرت است و نه تمام ماجرا! سه سال گذشته و با همه جنایات و آدمکشی دولت فاشیست اسرائیل، اسرائیل به مراتب موقعیت بدتری از گذشته در جهان و منطقه دارد. پدیده فلسطین و جنایات اسرائیل که چندین دهه ادامه دارد، در این سه سال به جایی رسید که همه مرزهای و خط قرمزهای حتی دولتهای حامی او را پشت سر گذاشت. حاکمان اسرائیل در این مدت و از دل پدیده فلسطین به عنوان قصاب انسان و مشتی قاتل و جنایتکار جنگی شهرت یافته اند. قصابی مردم فلسطین توسط اسرائیل و حمایت بی چون و چرای دولتهای غربی امری به قدمت عمر ۷۹ ساله اسرائیل است. اما این دوره و اعتراضات جهانی علیه اسرائیل و حامیان او از طرفی و از طرف دیگر سطح توحش، سطح قلدری و آدم کشی و جنایات آنها، چنان عیان و علنی بود که سکوت میدیای حامل اسرائیل را هم شکاند.

دیوارهای سانسور در این دوره فرو ریختند و «شاهزادگان» در اسرائیل و در همه کشورهای «متمدن و دموکرات» غربی، لخت و عریان به عنوان حامیان و شرکای اسرائیل در نسل کشی از مردم فلسطین، به صحنه آمدند و معرفی شدند. پدیده فلسطین و جنبش دفاع از مردم محروم آن، به يك بیداری عمومی در جهان دامن زد که دیگر فقط به فلسطین و مخالفت با نسل کشی اسرائیل، محدود نماند. فلسطین به نمادی تبدیل شد که از دریچه آن بشریت متمدن در سراسر جهان گذشته خود و رابطه خود با دولتهای «خودی» را نگاهی دوباره کرد. این بازبینی و نگاه دوباره رسانسی از فروریزی باورهای گذشته و توهمات به دولتهای و احزاب سنتی و پارلمان و پارلماناریسم آنها در غرب را به همراه آورد و چهره واقعی و ضدانسانی آنها را هم علیه مردم فلسطین و هم علیه طبقه کارگر و بخش محروم جوامع غربی نمایش گذاشت. مبارزه برای دفاع از مردم فلسطین در این مدت به مبارزه برای رفاه و بهبود زندگی در خود غرب و به مبارزه برای کاهش و پایان جنگ و میلیتاریسم دولتهای غربی گره خورد.

این حقایق موقعیت طبقه کارگر در جنبش جهانی در دفاع از مردم فلسطین را برجسته تر کرد. طبقه کارگر جهانی در این سه سال در سراسر جهان با بستن بنادر، با اعتصابات در اسلحه سازی ها و مراکز مهم صنعتی، با فراخوان اعتصابات عمومی در بعضی از کشورها از جمله ایتالیا و با فراخوان به تجمعات و تظاهرات های چند صدهزار نفری در کشورهای غربی از امریکا و انگلستان تا آلمان، فرانسه، اسپانیا، ایتالیا و... به کشمکشی رادیکال شکل داد که برای دول حاکم و خصوصاً دولتهای حامی اسرائیل وحشت و ترس ایجاد کرد.

در همین یکی دو روز و به مناسبت ۱۰ اکتبر که عملاً روز دفاع و حمایت از مردم فلسطین تبدیل شده است، میلیونها انسان در سراسر جهان دست به تجمع زدند و خواهان پایان جنایات اسرائیل، پایان اشغال و پایان حمایت و کمک به اسرائیل و پایان میلیتاریسم شدند. طبق گزارشات مختلف در ۶۰ کشور جهان از جمله آمریکا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ایرلند، آلمان، اسپانیا، یونان، کانادا، سوئد، دانمارک، نروژ، سوئیس، لهستان، مکزیک، برزیل، شیلی، استرالیا و... در بیش از ۲۵۰ شهر تجمع برپا شده و برای نمونه فقط در در لندن ۲۵۰ هزار نفر در تظاهرات شرکت داشتند. این مردم به پا خواسته در سراسر جهان علیه توحش اسرائیل و در دفاع از حق زندگی مردم فلسطین و برای پایان جنایت و اشغال، پدیده ای درخشان در دنیای توحش کاپیتالیستی حاکم است. این پدیده که در این سه سال بارها انجام گرفته است، همه مرزهای جغرافیایی را در هم شکسته است و به جنبشی جهانی در دفاع از حق انسان، حق زندگی و عدالت اجتماعی از دریچه پدیده فلسطین شکل داده است. اعلام اعتصابات عمومی در همین مدت و از جمله چند ماه قبل در ایتالیا توسط کارگران و اتحادیه و سازمانهای کارگری، عملاً به الگویی در دل اعتراضات این دوره تبدیل شده است.

نقش طبقه کارگر در این جنبش کاملاً مشهود است و همین حقیقت و رشد اعتراضات کارگری در بسیاری از کشورهای جهان علیه فقر و استثمار، علیه میلیتاریسم و گسترش هزینه های نظامی به قیمت تعرض به زندگی مردم، عملاً نجات مردم فلسطین و مبارزه برای رفاه و برابری و عدالت اجتماعی را يك کاسه کرده است. این جنبش دیوارهای ملی و ناسیونالیستی و مرزهای کشوری و... را فرو ریخته است. این حقایق در جهان به صف بندی های روشن تر سیاسی و اجتماعی شکل داده است.

ایران از این حقیقت مستثنا نیست. پدیده فلسطین و مقابله با نسل کشی اسرائیل و در ادامه آن حمله نظامی امریکا و اسرائیل به ایران، هر دو پدیده در ایران نیز باعث تعمیق همه جانبه پلاریزاسیون سیاسی در میان جنبش ها و احزاب و جریانات شده است. تلاش جمهوری اسلامی برای عکس گرفتن با پدیده فلسطین و مظلومیت مردم آن، و همزمان و در دوره حمله به ایران با پرچم مخالفت با جنگ، نتوانست طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه ایران را از مسیر مبارزه خود منحرف کند. مسیری که دفاع از مردم فلسطین، مقابله با نسل کشی و جنایت دولت اسرائیل و نه گفتن به جنگ و حمله نظامی و بمباران جامعه ایران را به مبارزه آنها برای رفاه و آزادی و برابری در جامعه ایران و برای سرنگونی جمهوری اسلامی، به هم گره زده است. این پدیده چه در بعد جهانی و چه در جامعه ایران، نوید بخش تحولاتی مهم و پلاریزاسیون جدی و رنسانی انسانی و پیشرو است که نیاز به کمونیسم و افق انقلاب کارگری به عنوان يك راه حل را به جلو سوق میدهد.

زنده باد انقلاب کارگری!

امروز و آینده ما باید تامین شود!

امان کفا

بیش از دو هفته از اعتراضات سراسری دانش آموزان مدارس فرانسه می گذرد. دانش آموزان همراه با خانواده های خود، در اعتراض به وضعیت غیر قابل قبول مدارس، افزایش تعداد دانش آموزان در کلاس ها، ناکافی بودن تعداد معلمان، کمبود امکانات بهداشتی، سرمای کلاس ها در زمستان و گرمای طاقت فرسا در تابستان و غیره، دست به اعتراض زدند و کلاس های خود را تحریم کردند.

در مقابل، دولت فرانسه در ابتدا سعی کرد اعتراضات را ناشی از حضور نیروهای افراطی خارج از مدارس جلوه دهد و همانطور که انتظار می رفت، رسانه های رسمی نیز محور گزارش های خود را بر «رفتارهای خشونت آمیز» متمرکز کردند. با ارائه چنین تصویری از اعتراضات دانش آموزان، دولت فرانسه نیروهای پلیس ضد شورش را برای جلوگیری از برگزاری گردهمایی و تجمعات مقابل مدارس، با استفاده از ماشین های آب پاش، گاز اشک آور، نارنجک های صوتی و غیره، به محل اعزام کرد. حملات نیروهای پلیس چنان خشن بود که تعداد قابل توجهی از دانش آموزان زخمی شدند و حدود شش هزار نفر نیز در همان هفته اول بازداشت شدند.

اما اعتراضات چنان ریشه دار بود که حملات پلیس نتوانست آن را خاموش کند. با پیوستن خانواده ها، انجمن های خانه و مدرسه، معلمان و اتحادیه های متعدد به حمایت از خواسته های دانش آموزان، و با برگزاری تظاهرات های سراسری، دولت ناچار به عقب نشینی شد. وزیر آموزش و پرورش، دستور بازرسی و رسیدگی به خشونت های پلیس را صادر کرد و همچنین از ممنوعیت استفاده از نارنجک های صوتی خبر داد. او همچنین اعلام کرد که دولت اعزام سه هزار معلم به مدارس را به فوریت تصویب کرده است و وزارت آموزش و پرورش نیز طرح جدیدی برای رسیدگی به وضعیت مدارس را در دستور کار فوری خود قرار داده است.

این عقب نشینی دولت، علیرغم تلاش وزیر آموزش و پرورش برای محدود کردن خواسته های دانش آموزان به حوزه مسئولیت این وزارتخانه و ارائه «طرحی جدید» نشان می دهد که پاسخ گویی به این وضعیت مستلزم رسیدگی به مسائل ریشه ای تر است. در همین دو هفته اخیر، راهبرد دولت برای مقابله با اعتراضات که بر «مقابله با آشوبگری» به عنوان پیش شرط رسیدگی به خواسته ها تاکید داشت، به سرعت شکست خورد و دولت مجبور شد به خشونت بی حد پلیس اذعان کند. در عین حال، همبستگی میان مردم و دانش آموزان در شهرهای گوناگون فرانسه، تلاش احزاب دست راستی برای نسبت دادن ریشه مشکلات مدارس این کشور به «هجوم خارجی ها به فرانسه» را نیز به سرعت ناکام گذاشت.

این اعتراضات، بر خلاف انتظار بورژوازی حاکم و اپوزیسیون آن، که می کوشیدند دامنه آن را محدود کنند، روز به روز جلوه ای طبقاتی تر به خود گرفت. خانواده ها و مردم در سراسر فرانسه، به تخصیص نیافتن بودجه کافی به بخش دولتی آموزش و پرورش که ۷۰ درصد کل مدارس را در بر میگیرد، اعتراض داشتند و خواهان بهبود شرایط کار و دستمزد معلمان و مددکاران اجتماعی در مدارس بودند.

شعارها و پلاکاردهای برافراشته شده در تظاهرات ها، از جمله «بودجه برای مردم، نه برای ماشین جنگی»، «نه به ریاضت اقتصادی»، «نه به تامین بودجه های نظامی»، «معلم نباید بیگاری کند»، «تامین اجتماعی به جای مپ سازی»، «امروز و آینده ما باید تامین شود»، «اعتراض حق ما دانش آموزان است»، همگی بیانگر خواست های واقعی و عمومی در این اعتراضات اند.

این خواسته ها، در واقع به آموزش و پرورش محدود نمی شوند، بلکه بازتاب فضای اعتراضی ای هستند که هم اکنون نه تنها فرانسه، بلکه در سراسر اروپا جریان دارد. به همین ترتیب، تهاجم آشکار و استفاده از خشونت لجام گسیخته پلیس ضد شورش، در واقع، پاسخ نه تنها بورژوازی فرانسه، بلکه دولت های اروپایی و اتحادیه اروپا به کل این جنبش است. هراس بورژوازی از گسترش و رادیکالیزه شدن بیشتر این جنبش ریشه در آن دارد که این جنبش علیه شرایط حاکم، افزایش هزینه های زندگی، تحمیل بار جنگ طلبی و سیاست های میلیتاریستی بر دوش مردم و کاهش امکانات اجتماعی آنان در بودجه بندی های دولت ها شکل گرفته است. بی جهت نیست که ماکرون و دولتش، با حمایت کامل اتحادیه اروپا و احزاب سنتی و دست راستی، از همان ابتدا اعلام کردند که در این اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فرانسه، در این گل سر سبد اروپا، دولت موظف است به هر شکل ممکن از گسترش این اعتراضات و شکل گیری جنبشی دیگر، نظیر جنبش جلیقه زردها، جلوگیری کند.

اعتراضات جاری در فرانسه و تحمیل عقب نشینی به دولت این کشور، صرف نظر از اینکه دولت تا چه حد به اجرای خواسته های دانش آموزان متعهد خواهد ماند، از یک سو نشان دهنده وضعیت به شدت بحرانی نظام حکومتی در بالا، و گستردگی خواست تغییر در پایین، در میان مردم و طبقه کارگر این قاره است. از سوی دیگر، میزان همبستگی ابراز شده در میان معترضان، از حمایت از معلمان و مددکاران اجتماعی در مدارس گرفته تا طرح شعارهای متعدد علیه نژاد پرستی و سیاست های جنگ طلبانه و در حمایت از فلسطین، همگی نشان دهنده شکست تلاش دولت ها و احزاب حاکم برای جلوه دادن این جنبش فراگیر به عنوان یک «عصیان نوجوانان و نسل جدید» است.

بدون شک، تضمین پیشروی این جنبش و دستیابی کامل اهداف آن، مستلزم تلاش بی وقفه کمونیست ها برای شکل دهی به قطبی قدرتمند و توانا در فرانسه و اروپا می باشد.

**دولت مهم ترین ابزار طبقه حاکمه برای تحت
انقیاد نگاهداشتن توده های تحت استثمار
است. تاریخا ظهور دولت حاصل بوجود آمدن
استثمار، پیدایش طبقات و تقسیم جامعه به
طبقات استثمارگر و تحت استثمار بوده است.
علیرغم همه پیچیدگی ها در ساختمان دولت
های امروز، دولت همچنان دستگاهی برای
اعمال زور است و ارتش ها و دادگاه ها و زندان
ها شالوده اساسی آن را تشکیل میدهند. دولت
قوه قهریه سازمان یافته طبقه حاکمه است.
دولت ابزار اعمال حاکمیت طبقاتی است. هر
دولتی، مستقل از هر فرم و ظاهری که بخود
پذیرفته باشد، چه سلطنت و چه جمهوری،
چه پارلمانی و چه استبدادی، ابزار اعمال
دیکتاتوری طبقه یا طبقات حاکم است.**

تماس با حزب



@Hekmatistx

دبیرخانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti@gmail.com

حکمتیست هفتگی

سر دبیر: فواد عبداللہی

نینا را در شبکه‌های اجتماعی زیر دنبال کنید:

سایت نینا

radioneena.com

اینستاگرام

instagram.com/radioneena

تلگرام

https://t.me/RadioNeenna

فیسبوک

facebook.com/radioneena

hekmatist.com

جمهوری اسلامی مسئول جان ناهید خداجو است

پنج روز است خانواده ناهید خداجو، فعال کارگری و آزادیخواه و زندانی سیاسی سابق، از سرنوشت او، دستگیری و محل نگهداری و وضعیت جسمی و حقوقی او بی‌خبراند. پنج روز سکوت و پنهان‌کاری، آن هم در شرایطی که گزارش‌ها از احتمال بازداشت دوباره او حکایت دارد، نه قابل توجه است و نه می‌توان آنرا امری غیر عادی در حاکمیت جمهوری اسلامی دانست. ترور و ربودن و دستگیری مخفیانه، شکنجه و زندان فعالین انسان دوست و آزادیخواه و برابری طلب، امری روزانه و به قدمت حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران است. بر اساس گزارش‌های منتشر شده، خانواده و بستگان ناهید خداجو بعد از ۵ روز بی‌خبری از او، روز یکشنبه ۱۹ مهرماه زمانی که به منزل او مراجعه می‌کنند، متوجه میشوند همه چیز به هم ریخته و لابد ناهید را مأموران امنیتی ربوده اند و منزل او را نیز زیر و رو کرده اند. ما صریحاً اعلام می‌کنیم که حفظ جان، سلامت و امنیت ناهید خداجو بر عهدہ دولت و تمامی نهادهای امنیتی و قضایی دخیل است. هرگونه آسیب جسمی یا روانی، محرومیت از درمان، بازجویی تحت فشار یا ادامه بی‌خبری خانواده، مسئولیتی است که مقام‌های حکومتی نمی‌توانند به آسانی از آن شانه خالی کنند. ناهید خداجو در سال ۱۳۹۸، در ارتباط با تجمع روز جهانی کارگر، بازداشت شد و پس از تحمل پنج سال حبس، در شهریور ۱۴۰۴ از زندان آزاد شد. بازداشت مجدد او، مستقل از اینکه عملی ضد کارگری و ضد ابتدایی ترین حقوق انسانها در این جامعه است، همزمان بیان ادامه وحشیانه سرکوب آزادیخواهانه و بیان ترس و وحشت حکومت از هر کارگری است که از حقوق انسانی و کارگری خود و از عدالت و برابری دفاع می‌کند. دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی) ضمن محکوم کردن اعمال جنایتکارانه فوق و ربودن ناهید خداجو، از کارگران و مردم آزادیخواه شهر سنجند انتظار دارد تا برای آزادی فوری ناهید، مراکز دولتی و قضایی جمهوری اسلامی را تحت فشار بگذارند. هرگونه آسیب به ناهید خداجو، هر ساعت نگهداری مخفیانه و هر ساعت ادامه بی‌خبری و هر لحظه محرومیت او از درمان، نگرانی درباره جان و سلامت ناهید خداجو را افزایش می‌دهد. دولت و نهادهای مسئول باید بدانند که مسئولیت کامل حفظ جان و سلامت ناهید مستقیماً بر عهده آنان است. خانواده و افکار عمومی حق دارند بدانند ناهید خداجو کجاست و در چه وضعیتی به سر می‌برد.

دفتر کردستان حکمتیست (خطر رسمی)

۲۰ مهر ۱۴۰۵ - ۱۲ اکتبر ۲۰۲۶

